

ستحالی گفت دکه شریف د جا به خصیح از راهیب که چنچی چپ کرد من گفته و ذکر مگرفت بر هم را
مکس سیکوئی پلکان بیندیش ای را که و را بگرفت تیر بدل نمکار بر زنگاره بمعنی است که شرایط
چون نویسی کاند اسپیس آن داشته خوانده آید فخر چون نویسی بر زنگه شرط فهم نایخواهی نشکن اغفل
در بیوم باده نویسی بر سرمش پرسی کرد و چنانچه باشند

خوشنویسی خدا :

این کن میباشد آنست که در سه پنج دوره شریف روز شریف از اول قمری خوشنویسی است که میباشد
مال اضادی علیه السلام : الصورة الاشارة هي انتصار عجيبة الله على خلقه وهي الكتاب الله كلامه
پسیدم « تفسیر صافی سوره البقره ص ۵۵ »

این شعار شیرین قاسبین تمام است : حکمت عالی از کجا آیدستم ، از برلوح صدم قشیس عالم نه
نمقد عرش که را کلاس بینت پیکیه دل آدم شد و از شوق بینت م پویان شناسایی دل آن تصویری فتش از خود بسوی ای آدم ز
صورت کمال خدا کام ازاد و بی پیش نظر با اسرار خود خانم کرد خانم زد

کاغذ : گرت زده و مشکر واقعی است پیش بی پاشنی میباشد

کانه خام مشکر بوج پرور کانه چپت بود خانم پیچ (اینین)

که کرم از کوسی کانه فرشان بجهو شبر کانه این دیدم و دان جبد کانه بسبی است تیر بست که هی خسیر داریم
من از صورت عالی پیش منی سراغیم هر کیس پیماییم کی را بگشت اون رقد تقد بر عرش خانی گر نماییم
کی را بست و قایق خواری نگهبان تایخ همایدیم کی را پی که بی بزیسته دزا در رشیش تاریم
کی را بگلت زانه زد حکمت سزا داده زیب بسیاریم کی را بآشنا نام آنادومن سیرو زدستی سیکاویم
کی را هست نمدوخ خانم کی را صدیث دل زادیم کی را زانه بیش راش خانے سبک تهدیخ شنندیدیم
کی را هم آفرید پس را گلپیم نگاهس ای منی چو گلزادیم غرض کانه زین ها هجری برگشی را بنوی گرفتار پناره دیدیم
بر افاده پیزی نهاده کنگنه چو گویم که افسار بسیاریم « گلپین عالی از اش عاده همچنان هجر دشاد عالی کانه زد : ای آشیق سرگل »

قلمدان : بزم تعمیر سهادات از دو جزء بوده است. اندکی در حوزه افغانستانی آجیا از شعله و شنگ کشم منوار چون در خود نیز

فلسفه دوایت (از حمال‌الفنون عدالت‌افق) :

من باخت و شاد بش غریشتن نهیم بع شن بست کاهکت غل نویت علقت دیگه فرات اون
قره وات کاهنده بع که زگ آرد بصری پیش خوبان نهیمه اداده ؟

فَتْل

لگل و نهاد است کو شنا و سخن باه لگل فیلم است شیم فنی و جان من

تہذیب المکاتب

بری مشتیره ارد و روشن که بید عاشقان دلو نماید
» مودگی «

جود فرقہ دہشم و حیدر علامہ

کم بسته، قائم گرد و از درجه پیش از بیم بزرگ عرض کنی که پیش از آن تاکچ چون متسلم کرد

دراود مهر آمده

په بسته و هرجويي به را سر بر يكين مده ديجري به
نموده از تک شنر خود را بخواهی و هفت سهاده افطاوه به آمد

جیل دیپندر ۲۰

پر ناچیز نزدیکی پر چهارمین بخش این سرشت بند بردوی و دیگران بود. بعدها از این ازایشی بسیار

بی جمی اکنیفت پایہ ڈسچارٹ

چیزکاران تیر پریدند و فوج تیر بشلوخ مرد و ملکات کشیده شدند کجا بگردید کامبوجند و پان کجا بنادمه با آسانی جب بالمه تیر

خسرو

نیادت خواهند بین پیر رخان مبارز پسری هر چون چند نماید هر چون داشته باشد

لطفیه نور
بپرخویش پژوهات

زعن خوش نشان بازتر که هن زرق خوش قم ساخته شد و میر نیدام مجانی سکریپت زبرزاده کوئم صحیح و مفہوم است به صورت خود

مکالمہ شہزاد

نی کو مسلم را فتح نمایند براو ر بیس در طوری هستند همان داده را سپیر ران نیز هر باره بروند یا نیز یارند «صدیق»

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

ام زیست پا چشم دریز دخوب دم زد بدم زیست بزیره
و غل ناشت نداشته ام ترک

دامت آثار کاری طرفتیم دام دلخواهی ای شکاف قم
 نعمت غرست نداشت ذرت نداشت ذره پشم است مادر قلت
 مرغ بانی است صیرتیمیر وذ صیرت و آن آن نشیر
 از بگنا پرست ای فاسد دل که عجب نمری وستیمیل
 خیرستم زنگی میاری نام نام نهضت ای میاری « جایی »
 قلم را فروزن این بزبنت زیغ بود که پژ او کم بینید و دیگر
 قلم که فرمای، اگر بادیت که باشی سر افزای هرگاهی
 بینی که از بسیار بدماش کجت انج آنند هرورونک
 ذرا پیش کمیزه و صبحتم بلینه صد پرسان زیغ زن
 ای هنرست زن بمحی پسر هر که دل کار؛ پژ بیشیل چکم « ابن بیجن »
 آنکه زفع و لذت نهش کم کس خنده تریخ از نزدش چون قلش فیض کن « ابن بیجن »

آن تمهیز سر زیبی نگویانه شکار گوید که توک نامه بهسته کوئدم «
 ایل که از بسیار خود از پیش بیلدند قلم ؟ رسید که غلی باکند در حق طلوبی هستم « صنیع مهمنی »
 قلم شرافت اکه وارد از هستم داد و گرد دست بدمیش یعنی قلم داد «
 بود که نان سرمه و قصی بایس کیوسی شنگزگشان زیر پا

سرمه و قیچی همچ گمان تقدیزپوش باشیتا کیکت زیغ بدمیش
 که گرد پنهانیزد خود بین کرد بمس کار یه که بین پیش از نهش زیر
 کاره گی هری شکافی شار کاره چشم و مانه بیوئی زنکار « درخت نهش »

بنی دهی هر دنستیم « دنادی کی چون زبان هستم « در چون قلم بکلین زبان یکی نباشان و دناده خشان یکی
 قلم و دناده زان سرسر که در بیانش بخشد کر خلا شیخ گردیده خوان آن گنجیه غیری چه موده بین
 پیش آن زنگی که ناسایه زنی از نیزه شخص اندوهه پنهان خفشن آن ده تبریز « برداشیع و اعلاء فریز »

باتنی بدر کیکت ای اهل دل دلستیم « باتنی آن کیکت آن اماره ای کجت نیزه

چون بماله بسیم او بسیم نهزگرد و قیچی چون بگرد چشم ای چشم خنگ کرد خضری

گر پی کوش است باشد و برعایت سمع
و پی کوش است باشد و برعایت صیر

« مثل اکن پیش خود خداون »

اولین :
در وصف قلم کوتاه ای از نه دنون خوش بکش از نه ای ای بچشم
د آن بود کمی د پیچ په مابی شاد ای ازان پیش بگفت آی
بهم است اشند خود را فیست آی و مطوز من مسلم بی کم که است
در هر خط ازان میگشت آیه
بر این قلی اگر پست آید

بای کر کی ج ب نی ای ایان بیه
درستی از قم همی د بیش

نیز مسلم از بار و کی برداد آن بکش است بود خوار
« ماقبل خط خوب آسان آید »

۲- دریت خوش‌نویسان حکایات هنر و ادب

توجه به مبدأ :

افتخار خلیل آن بگشت مطلع کل پهنانی هفت المکافعه بحال پا، شاید که پرسی بران بشن برد از این باید بحث نشان داد
لکیم سنا لی فرماید : زیرا این دان نداز را کان کو ته دید کی پا که علی که عذر خسیده تو آرا از بدان بینی
مواد جملات این مبنی قرآنی فرماید :

مرد کی بر کار افسوس دید او قلم گفت با مرد و گراین رازهم که جای بنشان آن گذاشت که پنجه بیکان و چو مکونی از ازد
گفت آن بود اینست پیش دین قلم و ضرور مدت داشت گفت این مرد سوم از باده است که من «فونزه» شن شن است
پیشین بیرفت، با او کی متوجه این غلط بود از کے گفت کسرت بسینیان این کان بخوبی و گردد بخوبی
صوت آن پیچ بیرون این بزر عضله جان بخوبی بقایا بخوبی و اگرین مصلحته باشد بی انتیب صاحب شد جاده
نوشند و این راستم و عادت برایست که میگیرند اللذين علیهم بالقتل این بجز اجلیت ای اهل و ائمه و آغاز کار
بنام او گشته و داشت از دیه جزین . از حضرت ایزد نمین علی عده استقامه آنها را است که پس اینها صلح آمدند و آزاد شدند و در هر کار
که نام خواهند داشت آن اذیتم و دیه نمی بینند (۱) . لاین این بد شادر خود را که رتبه بیشتر و لامپریست، و بی تفہم بالحقیقت گیریست
و بادعا ای «ما معین الحکوم» ای اقواب افعان کاخیر ای ای ای بزرگ سازند . اکثر این شاهزاده خانه ای بدان آمدند و کارهای بکتب بزرگ اهدار کنند
و حقیقت این بحد ای ای ای طلب بگاشته اند :

رَبِّ لَيْسَ وَلَا تُعْسِرْ رَبِّ تَمَرْ وَلَكَلَّا لَخَيْرَ وَ

(۱) تفصیلی ممات (مرده تقدیمات) . و عن آیت‌الله‌بوزین قده اشاعه این رَسُولُ الْمُصْلِحَ عَلَيْهِ تَعَالَى ، حَدَّثَنِي عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ

الْهَفَالِ ، كُلَّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَذْكُرْ فِيهِ دِيْنٌ حِلَّةُ الْعِزَّزِ الرَّحِيمِ فَهُوَ أَبْتَرُ .



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اگر بُنْشَت آیت و کهات تقدس شهنشال است اشتبه چون قرآن و اسلام و نامهای پادشاهان والزم صورین علمیم السلام پیرست
بحدرت بشند و فران لایت الالمکردن ایجاد است زده پس از پایان سازن کتابت خود بجهت سپر غذا و نه
بمحض دلائل و بخط يكش پردازه و آغاز فرموده را بپرسید که غلب جو خصوصیت کیه فلان ایجاد بردازه مطلع باشد

نفع حکایت

امیرستان هنر: سلطان ابراهیم باد بایسنفر فرزند شاهزاده بن نعیم که در خلیل کرد محمد شیرازی بوده بسیار فاضل و پرورش
بود و از بایض قشن هاست داده است زده با ایشان معموری بود از جمود الیز لطف نه بروی معروف به حافظ ابراهیم [خوشی ۸۲۳]

نفع زبده انتقام ای بایسنفر است که به سهم بیزنا بایسنفر نوشت بعد از مرگ بایسنفر بیزنا نه بحکمت سلطان ابراهیم پیرست
و شرف ایزدی [خوشی ۸۵۲] زیر نامی خواهر ایزدی را با عانت داده بایست سلطان و بجز ای محی کیز را خضده ای بایضه داده که بجهت معجزه
بزدشت + سلطان ابراهیم کتابه ای مدرسه ای را که خود بیان شاد شنید افتش داده ایتم . دکتر یاقوبی فخری بیست خود
نوشت ، در مقدمه شیخ سعدی این نظر را بمال ۸۲۵ جوازه کاشی فرموده :

بجهان خرم از آنم که مجسان خرم از است عاشقیم بجهد عالم که همه عالم از است
نفعک راست مسلم نه ملک راحصل آنچه در سرمه نویی ای بنی آدم از است
بخلافت بخورم زیر که شاهد ساقی است بارادت بکشم در که درمان خرم از است
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد ساقیم اباده بده شادی آن کیم از است
پادشاهی و کلائی بر مایکسان است که بین ده بار پشت عبار خیم از است
سعیم ای سیل فنا کرکنده خانه عسر دل قوی دار که بنسیا دعا حکم از است

وی سخن بخشید و فرع محل دیک فرع فرع فرع فرع عرض نوشت در بردار ای ای عاد الیز لطف نه بتف کرد + «بِهِ مَنْعَلَ دَرَدَ».

حکایت کنند که شیخ طبیعی بر قدم از شیراز در عقد بخت برداشت برداشت شاهزاده رسیده و از احوال هزار سلطان آنها بگم
و شفای نموده آن شخص از کمالات بیرون احمد و محبه باشست علی و شفیع لطف سبیل نموده و از فراغت را بیان متفق باشد که برداشت
دو دیوار شیراز کننه سلطان ابراهیم نوشته که تجسس کنده است . برداشت شاهزاده ایشان خوش آمد حقیقت است
به برداشت ابراهیم زشت + پادشاه جنابی را بیندند . دست بشرب دخشم حالت بوده است + « لغت الائمه »
لخوارنده در تاریخ ۱۲۶۵ ر. ۵۵ و دو دیوار شیراز را تاختت بخشیده دیدن کردم برو دیوار کاخ انتقامی ایشان
(تجویر آئینه خانه) این اشاره سعدی را بخلخاشت عالی و دیدم که در پایان چنین قدم داشت ۹ کتاب ابراهیم سلطان شاهزاده
شست و هشتاد و همانا ماء ؟ :

کراوانی از خسروان چبم زعفرانه دل فناکن بزم که بخت ناگهش نمیدنده ایل زدت خادش نشپاییل
ز بر بادر فی سخنگله و شام سریر سلیمان عذر است عدم پا آخوندی که بر بادرفت خنک آنکه بادنشون دافت
الات آن دخت کرم پهپدی که بیک بر کام رایخونی

توضیح : این سهم از قدمیم الایم و آن غاز طور هر سدم ناگران بمول بوده است که خطاط نام خود را در پایان گذرب
بنداشت و آنرا در آخوند و آنها کسب و برد و دیوار را بینا کردند و آندره بستانی میگیریم . این مل حضن فایده دارد و کی
دیگر موجب میشود که گران باین تشریف شود و جگایند . و میگراینکه تسلی نجاش ناط خطا علی است که سالانه این کار رنج برده
نآورده است اثری بوجود آورده ، غاییه سوم آنکه مگر صاحبی رومنی بجست کند در حق در دیشان دعائی و طلب
آمر شرشن و عادن و گاد و اس الخفرا و العطاء بی اثر نخواهد بود . گذشتہ از اینها امکان وارد بر سینه نام نمیدنده این است
تا ریخ و رفع ابسامی حقیق بخشد و پس از اینها از مکری بی ایشان مدرس و بینه طلبانی داشته کرده و امر زمی کشیده که نهان
و آریخ نهان این بینکه و بجهه خاست که دادن که نام خطا طان برصدد دردای در داشته باشد این شیعین شیخی کرد .

جایی هاست که گزند دیده شده نام در قم نویسنده را از بسیاری کتب و قطعات محکر کرد و برقی را بنام دیگری بگویی
مگوین شد است +

* ۱- یادی از عقول این رقی است که همام این را بگیرد آن خود بدهد من و هر دیگر آن را نزدیکی داشت و بعین آنها آنرا با پیشرفت اهم سیلی اسلام نمیست بدهد !
این را کان مدهنه شیراز خواهید بیند . و فرع خلاصه مخفی دهد و در ترتیب فوش دیده شد . سلطان ابراهیم بمال ۸۲۸ قمری در شیراز داشت و در دهه اول از اینها
مدهنه شد است +

ساخته اند . مرگمیں این میں شش تا هشت دن بہبہ کیست و پتہ زیر ہمکاری تبریزی نامہ پر اخراج آن کو نیا دو دفعہ ایجاد روز دادرسی کا یاد رکھ دو غل بکار داد گیستند » . خاطر طلحہ رحمہ اللہ علیہ سے از دبره این لکھان دامان نامہ دست کو چند تائی نامہ

پیشوں افراطہ دیا دیدیم ام « کو پڑ دندی بکار برداشت مقدم شد کوچھ کامیم یہم یہم » ۶

شکایت : بیرون از اخراج صورت نہ باشد یا پیشنهاد کا بہتر نہ رکھا جانہ یا بہیش پا تو نامہ داد از تقاضا
برداشت دکاء باش کہ آنرا بخود بینند و کامہ استاج خود خود دار آن شد . علی مرتضی صوات اس عذر فرمود و درافت علم
ہون ہم کہ جا ہون آنرا بخود بینند و اگر کسی انتہا نہ دان خواز سماڑ شد .

خاتمیک اس کو طرفی تحریر فراغت نہ رکھ شکایت ام « کیم کہ ماچہ کہن تن محلہ دار کو زہر بھر دشمن کو محروم برد و دست کو

شکایت : فرست الدولہ در کتاب آثار محمد آور دادست که :

شکایم مرکت از شیخ زاده بہتر باتہ بھری شیخ ازی معرفت عوام قضا را دکار و اضطرابی شستہ ہو یہم بخشی با غمانہ دار داشت
و بحاجتی بھر کر دکفت شب کی نہت غمزدی مخصوص بعج کفته آردوہ کا بھر پس سالم شاید مودہ مرمتی کردم . ایں دکفت و دست داشت
بیرون آمد غزلی خواز کہ آن از مرجم بجهت والد این فقیر بود و این بایی کیز از مرجم و الالاست دیاض خود دشت
کر دو بود : علیست دبست آن بکار دست : بینیہ اک برغیدہ بخینی ہست آن بینیہ کوئن دل خونین ہن ہست -
خواراست پی کھست آن در دست گفت بیشہ اشعار باین خوبی بکر و شعر آور داد . نقیر تعمیر کر دکفت
صفی الدین میٹا بوری ہم بیضہ راخوب دشمر آور دست :

شام دند ماکیان باش کہ بیز شنہ بیضہ غاز غاز آخر بسوی آب رہ او بخون دیدیہ نامہ باز
دست دیکر از تھیان بخسر کر دشیر راه دامانہ د و بخانی از مقامات تھا « آذہم سر ۲۷۳ - ۲۸۰ »

فرسیدہ اند ، خود را بیش از آنچہ بہستہ بینیا نہ دھال کا از اقتضائی تیزیت درست آئست کو دپی شصیت صادق پاکشہ
ز کاذب و چنان نایسند کہ بہتند یا چنان باشند کہ بینیا نہ ۷ بیز ای منځخون کو یہ :

یک گوچی ضرم بخواب آئست کی بجودی دیم بخواب سمانا اکر دیں پر کی کا وادا توکیت جا ب کو یہ دیم بخواب سمانا
کر دخ نو قلم رکفت خوش نیں بیرون نہم نوشنیں ایں اکر بخوا بیسند خلا شرائی قلم بخوانی غلی نہیں تیر دن ای

بخاری برگزست تکه بکان بزیر راه نباشد الامریشیان را چه
دیگری کی از دست نمایند. ما گفت که بشرت خوشیان را مرد و زن دو داشت. گفتم با بردازی یک چیز آنها
آبل اذا جاه آبلام کلایت نایابون ساعت و لایتند موق هم آفرینش نداشت. هم زمان. دشای علت آن بشد کاری غایب
بیش از چندین صفت ممتاز است که طبع می‌باشد: یکی ریلات دست‌خواست که بخلاف اکافیر رس دخانی قوش باشد که نهاد
به عالم خیر میدارد. و دیگر اگر بکان بکلم و بپردازی موصوف باشیر و معاشر معرفه خود را پسند و گردانی خواهد
نمود. قدرایی بخوبی از زیر العاجین از شرف اکتفا نماید و شده که درین صدد سماگی و بیمه دیگر که درین مکان نوشته و خود در قدم
بین خود و بین میکن داده قطعاً متصرب نمود. خاطرشن هزار راه امامه کلیش نماید و کل همین و آنها را نشانی
آن را صفحه رو زکار است نام نمی‌شانند و کار است. و نام نموده ایمان من سر برآتی گفته اند)

حدیث : إِنَّ اللَّهَ جَيْلَتْ بَحْبَثَ الْجَنَّالَ «تَحْقِيقُ الصَّدِيقِ»

اصل زیبایی در شفافیت و پیغمبری طبیعی و اراده‌مندانه انسانی اصلی سلسله است. و خلاصه کی از پیغمبری ایشان است
رابط این میان میزور میگردد. حضرت امیر المؤمنین فرموده است: حسن الصوره اوی النساء زهربوی دیباچه
وزیر صحبتی است. و هم از آن خفتر است که حسن الصوره جمال الفاظه «خدیجه»

از صاحب ذاتی پرسیده، از کسی حسن کلامی بتر بتر است: حسن صورت. حسن صورت جنس خط
کفت حسن خط ایجاد است چه حسن صورت دو ایشان را بار و بار می‌است و حسن صورت تا بخش رس. ولی خط داده ایشان درستی
نخواهد است، هر آن که خواهد فرامدگان آذین، و خواه احتمل پرسیست و ذاتی زینه است ۴

پسره سازی نه کار و پسره پسره ای پهنه ای داشت از کفر بکان نبی از زنخ پنجه مباره کو خیمه در چه پهنه ای شخوان
نیز ای مشوق شاهزادگان نیز ای نیشی زگور مرد بکان مرد قدری از حس اور دقتی خوبه ای بکفر یکم خزان
لهمش ای دست ای پرسیست پرسیست ای پرسیست که نموده عیان گفت از افغان شری ای زیان ای ای خود را کنم پرسیست بیان
زرق در برق دلخیز بکنند پرسی باشد بودی استخوان نیست زیبایی ای ای بزیر دهشته کاه زمین آسمان
۴) از احادیث ۴

جنبرهیزی در طلب کمال :

مرد نهر پر خود نباشد ساکن
کنپی کاری شده است گردان گردان^(۱)
فرزند زنای مادل هرگز ذریب عابرهیزی برگز باشد
امه جان چه بیزی می بود غایت با فخر و با همراهی بی عیوب باشد
کلی پر از مادل همراه بمان چه ستر آزمودنی که چه کث داشت این اهداف ایشان دیم و نزد عذر و مذکور از ایشان
بجده غایل بعفیق بجهد آمه برشیده اندیم از ایشان دلایل بین دلایل هرست از ایشان بینهند بنام هم منزه فخر خواه است هرگز
که همه بیشنه و در صدر بیشنه و بیشتر از همینه بیشنه^(۲)

کس بی کمال که فخر مجان شوی
کس بی کمال فضل نمی نماید^(۳)

عواد منان بیزرا پناهن شدمی در سرمه شقی دهلی است که امداده شدی از پادشاهی مشینه و قلم از ترین مشی برگزیده از هر چند
از کمال نانی شدند و رایگان بخت خود را بگرس نمایند شک هر چند که داشت چنانی سان نمیست
دو تفصیل بزرگ که کسر کرده اند بگوییم هر چند که بخوبی بتوشند دلایل نیست^(۴)
دچنانکه است دادن با ضی همین ایشانه که داده از ترک درست و بیشند ممکن گردان دادت از زیره ولی شد بگشین . راه برشغ شد
برده است . دلایل راه بطن را از کارکوئی بناهای پاک بیانه تا بخیره دش وصال بجلد بیان آسان گردید
است از طلب نایم ها کام سر برآید بیان رسید بجانان بیان زن پاکی

غیرین سرانه نهاده دسر آغاز فضل نهاده بیاد همین بیش و بیش است که مرد بجز بانیه و دیمی داشته باشد
در عین راه سبیلا و شخصها و شخصیای خود را کی پرین و دیگری بیشتر برگزدشت موانع پیشرفت را از سرمه برمیاند . و در هر قسم شقی او
فرد نتر میشود . این دلشناسی همیشش اد دیگر دلیل که فریاد معرفت بہت نیز ایاض و غاره . معلمای همراه را از زیرین مستعنه نمایند
لهمای سرع افزار جان پر در بگلهه نیاید و تا آنکه بسته از کار و خبار پاک نشود رشاره و دلایل تغاید . حضرت امام صادقی فرموده است این از عجیب
الصلائف کمالی اد هر عزده فی مشروع . عذاقت دستادی مرتبه ای هم نانده داد است که آنکه ای از دشمن ایمیست میده . و چون
آن دلیل فرموده بقی است . غصت بیزرا ارامی فریده و مدارج میمند . اما آن بی رعایتم غصت بیزرا اند که آنکه کمیزه دهیش داده است^(۵)

۱) در همین کافی ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۴۱۰، ۳۴۱۱، ۳۴۱۲، ۳۴۱۳، ۳۴۱۴، ۳۴۱۵، ۳۴۱۶، ۳۴۱۷، ۳۴۱۸، ۳۴۱۹، ۳۴۲۰، ۳۴۲۱، ۳۴۲۲، ۳۴۲۳، ۳۴۲۴، ۳۴۲۵، ۳۴۲۶، ۳۴۲۷، ۳۴۲۸، ۳۴۲۹، ۳۴۲۱۰، ۳۴۲۱۱، ۳۴۲۱۲، ۳۴۲۱۳، ۳۴۲۱۴، ۳۴۲۱۵، ۳۴۲۱۶، ۳۴۲۱۷، ۳۴۲۱۸، ۳۴۲۱۹، ۳۴۲۲۰، ۳۴۲۲۱، ۳۴۲۲۲، ۳۴۲۲۳، ۳۴۲۲۴، ۳۴۲۲۵، ۳۴۲۲۶، ۳۴۲۲۷، ۳۴۲۲۸، ۳۴۲۲۹، ۳۴۲۳۰، ۳۴۲۳۱، ۳۴۲۳۲، ۳۴۲۳۳، ۳۴۲۳۴، ۳۴۲۳۵، ۳۴۲۳۶، ۳۴۲۳۷، ۳۴۲۳۸، ۳۴۲۳۹، ۳۴۲۳۱۰، ۳۴۲۳۱۱، ۳۴۲۳۱۲، ۳۴۲۳۱۳، ۳۴۲۳۱۴، ۳۴۲۳۱۵، ۳۴۲۳۱۶، ۳۴۲۳۱۷، ۳۴۲۳۱۸، ۳۴۲۳۱۹، ۳۴۲۳۲۰، ۳۴۲۳۲۱، ۳۴۲۳۲۲، ۳۴۲۳۲۳، ۳۴۲۳۲۴، ۳۴۲۳۲۵، ۳۴۲۳۲۶، ۳۴۲۳۲۷، ۳۴۲۳۲۸، ۳۴۲۳۲۹، ۳۴۲۳۳۰، ۳۴۲۳۳۱، ۳۴۲۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳، ۳۴۲۳۳۴، ۳۴۲۳۳۵، ۳۴۲۳۳۶، ۳۴۲۳۳۷، ۳۴۲۳۳۸، ۳۴۲۳۳۹، ۳۴۲۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۱۱، ۳۴۲۳۳۱۲، ۳۴۲۳۳۱۳، ۳۴۲۳۳۱۴، ۳۴۲۳۳۱۵، ۳۴۲۳۳۱۶، ۳۴۲۳۳۱۷، ۳۴۲۳۳۱۸، ۳۴۲۳۳۱۹، ۳۴۲۳۳۲۰، ۳۴۲۳۳۲۱، ۳۴۲۳۳۲۲، ۳۴۲۳۳۲۳، ۳۴۲۳۳۲۴، ۳۴۲۳۳۲۵، ۳۴۲۳۳۲۶، ۳۴۲۳۳۲۷، ۳۴۲۳۳۲۸، ۳۴۲۳۳۲۹، ۳۴۲۳۳۳۰، ۳۴۲۳۳۳۱، ۳۴۲۳۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳۳، ۳۴۲۳۳۳۴، ۳۴۲۳۳۳۵، ۳۴۲۳۳۳۶، ۳۴۲۳۳۳۷، ۳۴۲۳۳۳۸، ۳۴۲۳۳۳۹، ۳۴۲۳۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۳۱۱، ۳۴۲۳۳۳۱۲، ۳۴۲۳۳۳۱۳، ۳۴۲۳۳۳۱۴، ۳۴۲۳۳۳۱۵، ۳۴۲۳۳۳۱۶، ۳۴۲۳۳۳۱۷، ۳۴۲۳۳۳۱۸، ۳۴۲۳۳۳۱۹، ۳۴۲۳۳۳۲۰، ۳۴۲۳۳۳۲۱، ۳۴۲۳۳۳۲۲، ۳۴۲۳۳۳۲۳، ۳۴۲۳۳۳۲۴، ۳۴۲۳۳۳۲۵، ۳۴۲۳۳۳۲۶، ۳۴۲۳۳۳۲۷، ۳۴۲۳۳۳۲۸، ۳۴۲۳۳۳۲۹، ۳۴۲۳۳۳۳۰، ۳۴۲۳۳۳۳۱، ۳۴۲۳۳۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳۳۳، ۳۴۲۳۳۳۳۴، ۳۴۲۳۳۳۳۵، ۳۴۲۳۳۳۳۶، ۳۴۲۳۳۳۳۷، ۳۴۲۳۳۳۳۸، ۳۴۲۳۳۳۳۹، ۳۴۲۳۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۳۱۱، ۳۴۲۳۳۳۱۲، ۳۴۲۳۳۳۱۳، ۳۴۲۳۳۳۱۴، ۳۴۲۳۳۳۱۵، ۳۴۲۳۳۳۱۶، ۳۴۲۳۳۳۱۷، ۳۴۲۳۳۳۱۸، ۳۴۲۳۳۳۱۹، ۳۴۲۳۳۳۲۰، ۳۴۲۳۳۳۲۱، ۳۴۲۳۳۳۲۲، ۳۴۲۳۳۳۲۳، ۳۴۲۳۳۳۲۴، ۳۴۲۳۳۳۲۵، ۳۴۲۳۳۳۲۶، ۳۴۲۳۳۳۲۷، ۳۴۲۳۳۳۲۸، ۳۴۲۳۳۳۲۹، ۳۴۲۳۳۳۳۰، ۳۴۲۳۳۳۳۱، ۳۴۲۳۳۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳۳۳، ۳۴۲۳۳۳۳۴، ۳۴۲۳۳۳۳۵، ۳۴۲۳۳۳۳۶، ۳۴۲۳۳۳۳۷، ۳۴۲۳۳۳۳۸، ۳۴۲۳۳۳۳۹، ۳۴۲۳۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۳۱۱، ۳۴۲۳۳۳۱۲، ۳۴۲۳۳۳۱۳، ۳۴۲۳۳۳۱۴، ۳۴۲۳۳۳۱۵، ۳۴۲۳۳۳۱۶، ۳۴۲۳۳۳۱۷، ۳۴۲۳۳۳۱۸، ۳۴۲۳۳۳۱۹، ۳۴۲۳۳۳۲۰، ۳۴۲۳۳۳۲۱، ۳۴۲۳۳۳۲۲، ۳۴۲۳۳۳۲۳، ۳۴۲۳۳۳۲۴، ۳۴۲۳۳۳۲۵، ۳۴۲۳۳۳۲۶، ۳۴۲۳۳۳۲۷، ۳۴۲۳۳۳۲۸، ۳۴۲۳۳۳۲۹، ۳۴۲۳۳۳۳۰، ۳۴۲۳۳۳۳۱، ۳۴۲۳۳۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳۳۳، ۳۴۲۳۳۳۳۴، ۳۴۲۳۳۳۳۵، ۳۴۲۳۳۳۳۶، ۳۴۲۳۳۳۳۷، ۳۴۲۳۳۳۳۸، ۳۴۲۳۳۳۳۹، ۳۴۲۳۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۳۱۱، ۳۴۲۳۳۳۱۲، ۳۴۲۳۳۳۱۳، ۳۴۲۳۳۳۱۴، ۳۴۲۳۳۳۱۵، ۳۴۲۳۳۳۱۶، ۳۴۲۳۳۳۱۷، ۳۴۲۳۳۳۱۸، ۳۴۲۳۳۳۱۹، ۳۴۲۳۳۳۲۰، ۳۴۲۳۳۳۲۱، ۳۴۲۳۳۳۲۲، ۳۴۲۳۳۳۲۳، ۳۴۲۳۳۳۲۴، ۳۴۲۳۳۳۲۵، ۳۴۲۳۳۳۲۶، ۳۴۲۳۳۳۲۷، ۳۴۲۳۳۳۲۸، ۳۴۲۳۳۳۲۹، ۳۴۲۳۳۳۳۰، ۳۴۲۳۳۳۳۱، ۳۴۲۳۳۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳۳۳، ۳۴۲۳۳۳۳۴، ۳۴۲۳۳۳۳۵، ۳۴۲۳۳۳۳۶، ۳۴۲۳۳۳۳۷، ۳۴۲۳۳۳۳۸، ۳۴۲۳۳۳۳۹، ۳۴۲۳۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۳۱۱، ۳۴۲۳۳۳۱۲، ۳۴۲۳۳۳۱۳، ۳۴۲۳۳۳۱۴، ۳۴۲۳۳۳۱۵، ۳۴۲۳۳۳۱۶، ۳۴۲۳۳۳۱۷، ۳۴۲۳۳۳۱۸، ۳۴۲۳۳۳۱۹، ۳۴۲۳۳۳۲۰، ۳۴۲۳۳۳۲۱، ۳۴۲۳۳۳۲۲، ۳۴۲۳۳۳۲۳، ۳۴۲۳۳۳۲۴، ۳۴۲۳۳۳۲۵، ۳۴۲۳۳۳۲۶، ۳۴۲۳۳۳۲۷، ۳۴۲۳۳۳۲۸، ۳۴۲۳۳۳۲۹، ۳۴۲۳۳۳۳۰، ۳۴۲۳۳۳۳۱، ۳۴۲۳۳۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳۳۳، ۳۴۲۳۳۳۳۴، ۳۴۲۳۳۳۳۵، ۳۴۲۳۳۳۳۶، ۳۴۲۳۳۳۳۷، ۳۴۲۳۳۳۳۸، ۳۴۲۳۳۳۳۹، ۳۴۲۳۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۳۱۱، ۳۴۲۳۳۳۱۲، ۳۴۲۳۳۳۱۳، ۳۴۲۳۳۳۱۴، ۳۴۲۳۳۳۱۵، ۳۴۲۳۳۳۱۶، ۳۴۲۳۳۳۱۷، ۳۴۲۳۳۳۱۸، ۳۴۲۳۳۳۱۹، ۳۴۲۳۳۳۲۰، ۳۴۲۳۳۳۲۱، ۳۴۲۳۳۳۲۲، ۳۴۲۳۳۳۲۳، ۳۴۲۳۳۳۲۴، ۳۴۲۳۳۳۲۵، ۳۴۲۳۳۳۲۶، ۳۴۲۳۳۳۲۷، ۳۴۲۳۳۳۲۸، ۳۴۲۳۳۳۲۹، ۳۴۲۳۳۳۳۰، ۳۴۲۳۳۳۳۱، ۳۴۲۳۳۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳۳۳، ۳۴۲۳۳۳۳۴، ۳۴۲۳۳۳۳۵، ۳۴۲۳۳۳۳۶، ۳۴۲۳۳۳۳۷، ۳۴۲۳۳۳۳۸، ۳۴۲۳۳۳۳۹، ۳۴۲۳۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۳۱۱، ۳۴۲۳۳۳۱۲، ۳۴۲۳۳۳۱۳، ۳۴۲۳۳۳۱۴، ۳۴۲۳۳۳۱۵، ۳۴۲۳۳۳۱۶، ۳۴۲۳۳۳۱۷، ۳۴۲۳۳۳۱۸، ۳۴۲۳۳۳۱۹، ۳۴۲۳۳۳۲۰، ۳۴۲۳۳۳۲۱، ۳۴۲۳۳۳۲۲، ۳۴۲۳۳۳۲۳، ۳۴۲۳۳۳۲۴، ۳۴۲۳۳۳۲۵، ۳۴۲۳۳۳۲۶، ۳۴۲۳۳۳۲۷، ۳۴۲۳۳۳۲۸، ۳۴۲۳۳۳۲۹، ۳۴۲۳۳۳۳۰، ۳۴۲۳۳۳۳۱، ۳۴۲۳۳۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳۳۳، ۳۴۲۳۳۳۳۴، ۳۴۲۳۳۳۳۵، ۳۴۲۳۳۳۳۶، ۳۴۲۳۳۳۳۷، ۳۴۲۳۳۳۳۸، ۳۴۲۳۳۳۳۹، ۳۴۲۳۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۳۱۱، ۳۴۲۳۳۳۱۲، ۳۴۲۳۳۳۱۳، ۳۴۲۳۳۳۱۴، ۳۴۲۳۳۳۱۵، ۳۴۲۳۳۳۱۶، ۳۴۲۳۳۳۱۷، ۳۴۲۳۳۳۱۸، ۳۴۲۳۳۳۱۹، ۳۴۲۳۳۳۲۰، ۳۴۲۳۳۳۲۱، ۳۴۲۳۳۳۲۲، ۳۴۲۳۳۳۲۳، ۳۴۲۳۳۳۲۴، ۳۴۲۳۳۳۲۵، ۳۴۲۳۳۳۲۶، ۳۴۲۳۳۳۲۷، ۳۴۲۳۳۳۲۸، ۳۴۲۳۳۳۲۹، ۳۴۲۳۳۳۳۰، ۳۴۲۳۳۳۳۱، ۳۴۲۳۳۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳۳۳، ۳۴۲۳۳۳۳۴، ۳۴۲۳۳۳۳۵، ۳۴۲۳۳۳۳۶، ۳۴۲۳۳۳۳۷، ۳۴۲۳۳۳۳۸، ۳۴۲۳۳۳۳۹، ۳۴۲۳۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۳۱۱، ۳۴۲۳۳۳۱۲، ۳۴۲۳۳۳۱۳، ۳۴۲۳۳۳۱۴، ۳۴۲۳۳۳۱۵، ۳۴۲۳۳۳۱۶، ۳۴۲۳۳۳۱۷، ۳۴۲۳۳۳۱۸، ۳۴۲۳۳۳۱۹، ۳۴۲۳۳۳۲۰، ۳۴۲۳۳۳۲۱، ۳۴۲۳۳۳۲۲، ۳۴۲۳۳۳۲۳، ۳۴۲۳۳۳۲۴، ۳۴۲۳۳۳۲۵، ۳۴۲۳۳۳۲۶، ۳۴۲۳۳۳۲۷، ۳۴۲۳۳۳۲۸، ۳۴۲۳۳۳۲۹، ۳۴۲۳۳۳۳۰، ۳۴۲۳۳۳۳۱، ۳۴۲۳۳۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳۳۳، ۳۴۲۳۳۳۳۴، ۳۴۲۳۳۳۳۵، ۳۴۲۳۳۳۳۶، ۳۴۲۳۳۳۳۷، ۳۴۲۳۳۳۳۸، ۳۴۲۳۳۳۳۹، ۳۴۲۳۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۳۱۱، ۳۴۲۳۳۳۱۲، ۳۴۲۳۳۳۱۳، ۳۴۲۳۳۳۱۴، ۳۴۲۳۳۳۱۵، ۳۴۲۳۳۳۱۶، ۳۴۲۳۳۳۱۷، ۳۴۲۳۳۳۱۸، ۳۴۲۳۳۳۱۹، ۳۴۲۳۳۳۲۰، ۳۴۲۳۳۳۲۱، ۳۴۲۳۳۳۲۲، ۳۴۲۳۳۳۲۳، ۳۴۲۳۳۳۲۴، ۳۴۲۳۳۳۲۵، ۳۴۲۳۳۳۲۶، ۳۴۲۳۳۳۲۷، ۳۴۲۳۳۳۲۸، ۳۴۲۳۳۳۲۹، ۳۴۲۳۳۳۳۰، ۳۴۲۳۳۳۳۱، ۳۴۲۳۳۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳۳۳، ۳۴۲۳۳۳۳۴، ۳۴۲۳۳۳۳۵، ۳۴۲۳۳۳۳۶، ۳۴۲۳۳۳۳۷، ۳۴۲۳۳۳۳۸، ۳۴۲۳۳۳۳۹، ۳۴۲۳۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۳۱۱، ۳۴۲۳۳۳۱۲، ۳۴۲۳۳۳۱۳، ۳۴۲۳۳۳۱۴، ۳۴۲۳۳۳۱۵، ۳۴۲۳۳۳۱۶، ۳۴۲۳۳۳۱۷، ۳۴۲۳۳۳۱۸، ۳۴۲۳۳۳۱۹، ۳۴۲۳۳۳۲۰، ۳۴۲۳۳۳۲۱، ۳۴۲۳۳۳۲۲، ۳۴۲۳۳۳۲۳، ۳۴۲۳۳۳۲۴، ۳۴۲۳۳۳۲۵، ۳۴۲۳۳۳۲۶، ۳۴۲۳۳۳۲۷، ۳۴۲۳۳۳۲۸، ۳۴۲۳۳۳۲۹، ۳۴۲۳۳۳۳۰، ۳۴۲۳۳۳۳۱، ۳۴۲۳۳۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳۳۳، ۳۴۲۳۳۳۳۴، ۳۴۲۳۳۳۳۵، ۳۴۲۳۳۳۳۶، ۳۴۲۳۳۳۳۷، ۳۴۲۳۳۳۳۸، ۳۴۲۳۳۳۳۹، ۳۴۲۳۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۳۱۱، ۳۴۲۳۳۳۱۲، ۳۴۲۳۳۳۱۳، ۳۴۲۳۳۳۱۴، ۳۴۲۳۳۳۱۵، ۳۴۲۳۳۳۱۶، ۳۴۲۳۳۳۱۷، ۳۴۲۳۳۳۱۸، ۳۴۲۳۳۳۱۹، ۳۴۲۳۳۳۲۰، ۳۴۲۳۳۳۲۱، ۳۴۲۳۳۳۲۲، ۳۴۲۳۳۳۲۳، ۳۴۲۳۳۳۲۴، ۳۴۲۳۳۳۲۵، ۳۴۲۳۳۳۲۶، ۳۴۲۳۳۳۲۷، ۳۴۲۳۳۳۲۸، ۳۴۲۳۳۳۲۹، ۳۴۲۳۳۳۳۰، ۳۴۲۳۳۳۳۱، ۳۴۲۳۳۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳۳۳، ۳۴۲۳۳۳۳۴، ۳۴۲۳۳۳۳۵، ۳۴۲۳۳۳۳۶، ۳۴۲۳۳۳۳۷، ۳۴۲۳۳۳۳۸، ۳۴۲۳۳۳۳۹، ۳۴۲۳۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۳۱۱، ۳۴۲۳۳۳۱۲، ۳۴۲۳۳۳۱۳، ۳۴۲۳۳۳۱۴، ۳۴۲۳۳۳۱۵، ۳۴۲۳۳۳۱۶، ۳۴۲۳۳۳۱۷، ۳۴۲۳۳۳۱۸، ۳۴۲۳۳۳۱۹، ۳۴۲۳۳۳۲۰، ۳۴۲۳۳۳۲۱، ۳۴۲۳۳۳۲۲، ۳۴۲۳۳۳۲۳، ۳۴۲۳۳۳۲۴، ۳۴۲۳۳۳۲۵، ۳۴۲۳۳۳۲۶، ۳۴۲۳۳۳۲۷، ۳۴۲۳۳۳۲۸، ۳۴۲۳۳۳۲۹، ۳۴۲۳۳۳۳۰، ۳۴۲۳۳۳۳۱، ۳۴۲۳۳۳۳۲، ۳۴۲۳۳۳۳۳، ۳۴۲۳۳۳۳۴، ۳۴۲۳۳۳۳۵، ۳۴۲۳۳۳۳۶، ۳۴۲۳۳۳۳۷، ۳۴۲۳۳۳۳۸، ۳۴۲۳۳۳۳۹، ۳۴۲۳۳۳۱۰، ۳۴۲۳۳۳۱۱، ۳۴

برینچی ساس است که خوشبوی اساد از اضطراب و هنگالی کافی برخودار و آنرا سرش خود را تاریخیسته یورا ماست. همان سیره برینچی!
پاقدار و سرشناس است مقاری نم. لذا کنک خوشبوی اساد را بینی بسته کر از زمام هنگالی آزاد است این غنج و پرگار باشد.

مکتبه: استعداد پیدون از توان درینی بود و گم استعداد پاپلشکار گرچه هنری باشد اما پاپلشکار گردانه ای از اینجا می باشد که گفته اند
هر غصت یک شداد هست و طولی از میان برگشته از یک استعداد عالی مرده و درسو بود . پایاری و استحصال نیز هزار هرث بزرگ دارد
هر روش هرچه بزرگ کوئی پذیرش برگشته گردد^(۳) + ای با کاره کی از تسلیم کشت ارضی اضطره بفت اضمیم ای سایر زمینه شکار کوش
کشش از کاهی زفال فرش^(۴)

کش از کاکی نیز غال فوش^(۱)
 ۹. قبل از بزرگیت او لین عالی تر برگشتری است که از اع مخد ای زیبائی را مرض داشت است و هنرمند از طبیعت همان رفته بوده
 با این تفاوت که گرسیل باشد ارشی است خاریز از طبیعت و اگر خود را تغیر داشت پشت ترا آزان
 هنر از دو قاب های معنوی که از ای قاب بسیار آن (شامل حیلک) و دو می قابیست منی پرچ بزرگ (شامل احساس هنرمند) است، به آنها
 و هنرمند ضيقی هنرمند است که از هنر و هنرمند غنی و کافی باشد که در شرط کل کنی مغلق هنرمند و هنرمند شناختی عاصم کام همچو خود امرت
 بیرون قاب بسیار آن (نحوی هنرمند هنر) نموده و حقاً به مفتیت شناختی نیز نماند آمد و آن ولی هنرمند های مغلق هنر از جیسا
 وارتفا، عالم معنوی بزرگ (موج بزرگ) یعنی پر کوش هنرمند غافله^(۲)

رسدی فرماید و خداوند حکمت باید که نیز هست را از پیش بشناسد و بدین مزالت هر کیم دلاری کند تا بیزاران نیز راضب شوند و پس از آن فصل و ادب شایع کردند.

پندگان پنجه پر و استاداون خیر از اذیش که درونی همچشم بجهت والد آیی نمای استاد است . چون استادهاد پنجه بزم زرا
دروج اینی مشهد کرد مانند بندازش او پر و خست و بدتر بیست و پر و داش و می توچنده عموه و اند .

حکایت^(۸) : «بدل صند از آن حمل شرارت و از سعادت بی‌داشت پدرش در زمان دولت محمد بن طهمش^[ترن] ۷۶۳ مقم سعادت دوایت خود بوده است. روزی محمد بن طهمش ملکت خان را ای درآمد سیستاده ای را دید بازدی چون ماه

^{۲۷}) نیکل اسپرینگ - ^{۲۸}) لانگامی (۲۹) از کتابچه «اصالت و جزئیات علمی طراف در ماسنیزه» تأثیر گرفته، دکتر محمد روحیادی هستاد اندیشه‌گردان

(۴) از کجا باید می‌باشد مساحت
مربع بجهت ۲۴۵۰ -

دیگری سیاه که ظلم پیشید کاری جان کیست؟ گفت پسرین عذری زمی و جلال الدین محمد نام دارد و دلایل سن
سی خذل کسب کرده و از اع شهرا بنا بر تکلیفی و اصناف خود را پسید و خوب نمیزد و مخوب غفران گفت پیری زمی و بزمی همیز
نه شرط خطر را علاوه کنم . او بزمی این خطا و گفت و برش و بشد :

پاچیز است که درنگ اگرچه شو) اعلیٰ یا قوت شود نگر بدان خدا
پاکی طیست و اصلیه و استعداد از تبریت کرد من مصلی از فکت عینی
در من این مرد صفت است که نون میباشد تبریت اند تو که خوشی مجھ ایان ارسان

مجھ بخفران الف شروع من خداو تغیر است و پدرست پیداعذر را طلبید و گفت بمن این که فرزند تو پیش من باشد تا تبریت اند چنانکه باید شنید
تیام نایم که بجای فایقی دارد . واگر تبریت یاد نماید بعده از این داد و این شنید . لیکن تماش داد و می است بامانت نزد تو خواهد بود .
بعد از آن که محسن پی کند ادا بزرگ می کند . پس او هزار دینار صد آن قطعه بوسی او و او بتحصیل علم مشتمل بود) سید جلال صد
از آن پس بعد بوز بمانی ترقی عروج نمود . تا مشور اتفاق کردیه . و پس از خفرانش آن خفر مود . توچ باین خفر میز را و از هر زمان از قرب خدا
آن بستگاه کردید .

ترثیق و نوادرش اعم از اسلامی و تحقیقی و زبانی در داد و آرد کردن و ترقیات متعدد آن نیزه زمینه مستعدی که تغیر باشد
و در تغییر میباشد . چنفر خود مانع نگذشت

حکایت کنند که امیری را کاتبی زبردست بود که داد و زیاد از ایشان خواست . خواست بینها میخواست . وقتی در منزل خود نیزه شنید از این
ایمیل شغلی داشت . نگاه دخاده را از پیش آمد گرفت « آنکه در خانه نماینده است » کاتبین تغیق خاطری بی اراده همین جهات ای
من مطالبه نموده بود . چون نیزه امیر سید از این بحث نهایت ناآنگشت و از کاتب استناد کرده و اقدام بانست امیر فرماد
تا از هر جایت آراش و آسایش خاطر اراده خواهم آرند که حیث است پنیز نیزه مندی بر پیشان خواه بشد .

نیزه خفر کنند و بایس عیب خنور که نان لست دم در ویں غصم جواد
امداد

مرا بجس در معلوم شد آخرا حال که قدر مرد علم است و قدر علم بمال

حضرت علی اسرار المؤمنین علی السلام فرماید :

الكمال في الدنيا مفقود تامیت وکمال در دنیا نای بیست . خوشبی کرچه پنی پر وادی کمال است و با کوشش
و هنرمندی خود امیدوار بر سین محظوظ استادی هست . باید با اینها کمال انسانیتی نمیست و دشمن لذت از دست بدست
آنها از زیست امی تجزیل بیان کرده باشد یا آن را سی دیگران ؟

خانه ای کوید : هر کس به نفس دید و خود کامل برا می این شمارش هر کل بزرگی عیوب گفت بجان بزمتیر شمارش شاید تصور مرتبه محال بخواهد که نفس خوشبخته بیان کم خود را ادار بخواه است این سید مفروض بعد که از مردش است این محدود و خود را برای افزایش حکم کرده باشد نه آن مو قران اذای شکنن و دفعینه دانان با پاس در بیچ چال از داریون خیره اند اور سلطنه پاییز و من گفته اشت صرف دار خدمتمنش شدند . دارد بزمدار در صرف دام منیشه نه - یک تعمیم کرد و فرضه می کنند) . « کاتبی که بخوبیش فرمکند باشد او در بجان بیان بیان)

خطاطی چن دلو اط تا پیش رو نهشون است و می باشد است کاده بیکاره هر من غرض زبان خود را میگشود.

وخطبی عیب است، از دغیب است و بسیب نیز نه، خنکوی پادگفت: «اگد پس سیری ایست نظرم بر حافظ
قبول خاطر و لطف حق فدا ادست»). هست گهرانی در شیده، فاض و فق و مکسر شعر آنست، و در گذشته از این کار
خوب بوده و ناگفته ندارد. «اگر هست مردانه نشسته به در، نهند خود بگویی نه صاحب نیز»، و هم داشتند نیز گفتند: «
ای بجال! بی رفعت بی شی تحقیق بگرفت، تو سبی ای ای ان هم برآورده ای هم پرسیم؟

پاس ادب و احترام به خدا و خلق؛

از اخراج ایم تم قیق ادب بی ادب محدود نماند از این سبب آن زمینه ای داشتند که می توانستند هر چیزی را در علم و فلسفه منسخه دارند و از ادب مخصوص و پاکی و علک از ادب پذیرفته باشند.

و بعد اذن حضرت على متضي و سائر الارجبي (عليهم السلام) (ج ٢) بمحاجات انتطلاعه توينه و تبرير صواب العقد و شهادتي (تم)
و امامها (كان (ضم الهمزة و السين) يلخصي متضي) (رض) تحريره نافعه و ملخصها (در) مراجعته عليه (بـ) (ترجمه) (ارند) .
و اثبت بها جان مقامات سياسى و ديني و ملحنى كذشت و معاصر و خر خصم و شاعر هر كيت و برس و مطبخ و زاده . رعايتها ادبية عزام
بنجاشيد و فرموده فمی بایه میرگردی خود انصب لسین قرارداده و اعموم بذکان ظا بثافت و درهابی و خمی پسندیده رفاقت کننده و دلخواه و کار
و ذمته خوبی مطرد و مهول وارد :

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم :

إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعَوْ اللَّاتِي مَوَالَكُمْ إِلَّا كُنْتُمْ بِأَحْلَالِهِمْ

«في المعاشر» ٤٧٧

إِنَّمَا يَجْعَلُ اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْصَارًا هُمْ لِعِنْدِهِ

مَنْ لَا يُشَكُّ الظَّاهِرًا إِلَّا يُشَكُّ الْكَثِيرَ

«في المعاشر»

٤١٥-٤

لَا يَرْجِعُونَ إِلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَرْجِعُونَ

«في المعاشر»

كتبه جعيب الله معاشر ١٩٩٦

وَمَا حَلَّ لِإِنْسَانٍ إِلَّا مَثُلَ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَاهِمِهِ وَرَاجِحِهِ كَمَثُلِ الْجَبَدِ إِذَا شَكَ بِعِصْمَتِهِ
نَدَاعِي سَائِرَهُمْ بِالْتَّهِمَةِ وَالْأَخْيَانِ ۝ (تَعْلِيقُ الْمُتَّقِيَّ ۝)

بزرگ احصت را پذیره مداد آن ریز شد و هر چهارمین روزه داشت. در هفدهم ایام نیز مدد مادره دستش را با کنایت قرآن و آیات مبارکه پیش از مخصوصین علیهم السلام مویخ است. عزیز و محترم شاند و آنها را از عادی آنقدر دوست و معرفت دارند. داراش اطهار و ایمان بدین شیوه بود که بست:

من رفع قبطا سین الائچین مکذباینہ ائمۃ اخلاقا بھوے ولاجنبه من آن یا نہ کان هندا شور المتعبدین و حفظ اللہ
دان کان بن اللہ کین + در جانیں تکفیر . دلقل و استفساخ نہایت دقت پکارہ و باقصی العایا رعایت اسٹ سہول و اند
تا اکر ف ناروا (اکاری پڑی صاحب) توصیف و تبیہل ہی نہی و نوشہ آمان ان تا اسکان از اشتباہ بخاطر دسو بود باشد . دشنه
کدر کرت ، و اب دقطای کر بخاطر کارنہ تپ اذان و تغیر سماںی گھلات فنیز راده کرم بحوم . فنا فنا شد . و غنی شنی و سکان
سکان . کریہ گریہ . و فنا اعلی خاصی گردہ چنان کوئنہ (چو) واقع شدی بحوم ران باش کرم بیکست بخط بحوم شد) یا
و بصر نظم خنی مظہربت زیر قلمی پڑا سکتہ « . بو شد و رایت فرآنی در سبیت بجزی . اکاگزاد و مثان بدر دک
واہر می غفلت . قدت احادیث و دستیار اذان بگیرد + و چون صدیت و خبر و رایت فویسند ذکر را نیز فرض و اند
تکمیل بخط و رایت و خواند و انتہیت و انتہیت آن میسان یا نہیہ ۶

با داشتن بزرگ خطرین از کسب شرافت فضایل اخلاقی بازخنده کر هم سعادت داشت.

دین و روز و معرفت کے سخت ان سبع کو بردسلاخ دار کوس و حصاریت ہے۔

از اینروی نیا برداشت آیان و ادب خط زیبای خود را که بیچاره بودند در زیرت و پدره شان نمی‌زدند، صرف نوشتن لاهاش
و همراه داشتند که نفع خوبی و افکار خوبی خارج نمیکردند. و از نوشتن طالب بطل بگذرد و هست و خلاف اتفاق بر میکردند. و با این سبب پدره
و هنرمندان و مکاری بندگان نهادند قلم خود را نیایانه نیز خسراخان دنیا آغاز خفت برای جوهر مترتب است :

سی یکنده آثار خود باقیت ماند از آنها پیغامبر رحیم از افراد کتابهای عقیده و فلسفه است که معرفه می‌زینند تا خواه
مزاد برگشت تقدیر و غرفت اد و شایسته نمایند گردانند از آنها جواب دهند هر چون کوئی نیز است که متعجب باشد که غیر بذوق است نام
۹

این گردد که شاگرد است دندینی همان‌گزه استه می‌شکدی که و تاریک برخیسته ای بیدهانه پرسنام هن
و هر آنرا خود را بخواهد گویی از نهاده که در اشتاده ای خوش از چیزی قریض و ادب نموده اند . در سرتی استه ای دیده شد که
چنین نگاشته است ؟ بجهت فرمی خوان طولی (حقیقت) یا (آنچه خوان بن توین خوان) دیگری از اخواه . تجسس ادب استه
نموده ام بنه . از اخوان صدای حضرت علی عیاسته ام که همانی با اغفار برخانه آمد . بجهت فرم قواعدها ای اینکه اینون منه
العلیم ولین تعیلیونه دیگر اخضرت فرمی سلم الشرف التواضع و سعی ترجیح کرد است ایندی چو خواهی
تو اخون گزین که آن بام زانست سلم هر این اینکه این خود خود خواه خدمای از غیرین بیرون خواهی

گرفتم هر سیم وزرت چیزیت چو سعدی زبان خوشت نیزیت ؟

صادقی یک نهاده مخصوصی سازیده قانون اضطراب اذن استه ای خوش این یاد کرد است :
شکاره ایم راشنی پری چنان افراده ایم راشنی پری مرسته پیشی نیکه نهادی فرم صرفاً اذن استه ای
کی از واشان گلکت هزاره رشکر دی ادب شزاده اش دایران سلم بالاشنی هائین نصادر است دو دینی
هائین که سیکده :

هائین غلامی ماقچنه شم داشته ایه دست کرته دمه بخی پسنه ان ههام که از هر دسته بمن اراده
پو نام نانی پرسه سرمه شم بر کش این فن ملغه^(۱) زلف حق چ کرد شاد و برش منه باه درج پو تو شر
و تصریفات دنیا بی جدابه غریق رست فیض تبا به

این بترت در دش که نشته ای تو اوضاع و حیث شناسی فیده دیگش این است که سلم شاگرد استه ای اینکه این دسته
نگاهنده ده سال ۱۳۲۳ ای و سه شی ماقی در میان از اخضره هاسته ای نهادنی علی کلر کاده و آهانی حسن نیز خود
استه خدا و بخدمه و بعد از آن هم در بینه را بخواه از تایم که کارشان بزم بزمیدم . دا ان عال منه زینیز استه کاده داده ای همان
زیبایی کش ، بانه گواهنا زنیسته ای تعلیم خط نهانی کردیم . غرض از تیم این نهاده ایشانه این گفت است : اول بعنی که بخواه سخن
آتفتی کاده داده ای هکل هنری زیبایی کشند فرم ، دیگر ایان هنر خوبی خلخله خود را پهنه فرم و خودی همین است داده با خود گفتم که خوبی

^(۱) نصده استه ای اینکه این نهاده ای نهادنی داعر نیزه دوم قرن دیگر اتفاق اتفاق اتفاق اتفاق استه است .

نقضی نماده. پس از معنی. استاد فرمود خطا بگیرید و باید با مردم این امور را نوشتند بنظر شان ساقم هستند. ماتقی حدیث سرمه و گونه از میرزا وی کیست با خود رفعت از میرزا. همکوشک شوره سرمه دهدانی شد زیر قشنه پرسی که به کجا رفته و قشنه خلخلم ادید با وقار و آنچنانی اذلا از نوشتن بینه و خوبی و کریمی نمیگیرند. پس نرم نمک بخواهد صفت شخص و دفعه خفات امکانت نماده بازیابی خلیم و نموده بسته نمک را داده باقی مطلع فرموده. این خس سیرت دو دشمن نهایت شوقی نمایند و مادر بوده. آنکه اشاره بناهست بخاطر رسیده بربان قلم آمد. که پس از آن بنت میشدند. پس ترتیبی است فرد از تردد در جهت انتقام از کوچه روز دست نماده. پس از این بجهت سرم بگشتن بگردانست مردم خوش است اینها صفاتی نهاده صفاتی دل صفاتی خود. چنان گشته و آنچه بجهت انتقام پس از این بجهت کلپوش گلی از بکار صریح بازداشت شفعت انتقام خود را از این دو استاد پیغامبر مرا غافل نهاده ای خوش سرزنش بگش است که باز هم را بخاد نمایند چنانچه.

فراموش مکن حق استاد و خط که بر همت اوست بنسیاد خطا

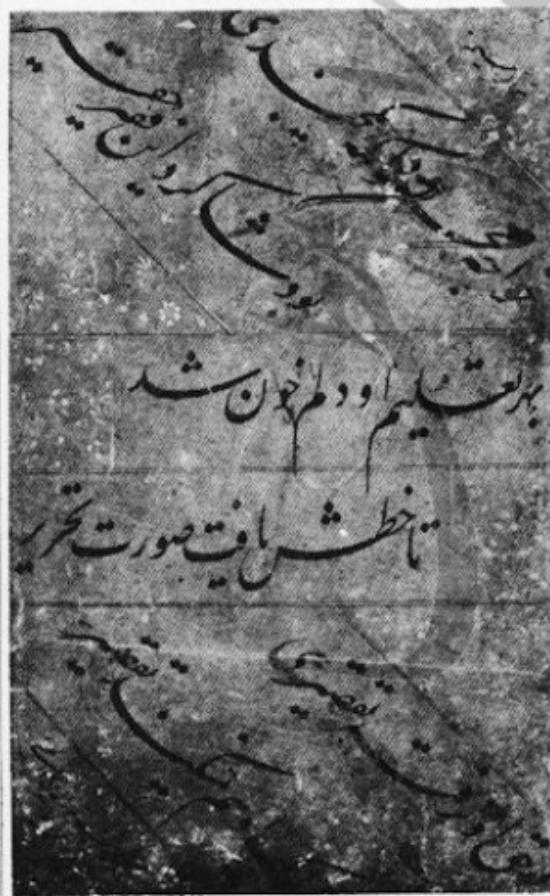
نماده است این هر دویست و هشتاد: آنکه صاحب جمل تقدیمه و حصاله داشته صدر بجهت بکار برداشت که همیم آمد از همینه و نخند که ریخت پر برگزند که این صفت نهادن آیینه و هر چهل تجربه است. و آنکه بند که بجهت برخیزند مقدم و زیر باید بجهت این نیز است پس از این کمیسیونی حادث است اشغال دیگری خیزد و از این دو هزاران نفر بجز بند که گزین آن خط باشد.

اد غرمن کیانیت کردیم نهایا بجهت این بجهت است اتفاق بکاره) + عارف نامی دکتر بثمنی فرماید: از بجهت تهماشیرین شد و بجهت منسانه نزین شد. از بجهت کرد و اصافی شد و بجهت درود شافعی شد از بجهت خواره غلی میشد. از بجهت سرمه که افعان نمایند از بجهت نار خودی میشد. از بجهت دیو خودی میشد این بجهت هنر تجویه و نسق است کی کزاده بجهن تجنی نشست

برخوف سیره اپنیه بخود ایمان کشتن: کما اتفاقی از اینه است حق ناشناسی بیانک آنکه دنیا از اینه است اد اقام کند و دایکده دهن بشاهجهه با یکی چیز پرخیزند و در عایت ادب تواضع بجا می نمایند.

نقل و حکایت: وقتی مسیمه خان از بکت بمال ۹۲۵ هرات اتفاق کرد. خواجه اسحق سیاه شانه

(پیغمبر شبابی) از مرعل هر دوی با بهترین این بیچاره کوچانید. پرسن در آنچه محمود را بگردید براحت و قدمی درست کردند. محمد، دکفت و تجربه می تواند عالی است. پسندید. چنانچه که این پرسن بگردان پرسن نباید او نخواهد بود. با اینکه پرسن باید پیش از این مذکور شد: اینجا بسیار کشیده بود. و از خوبی بایست داده جبارت در زیر داده از کمی خاطر ساخت. داشت. دایم با بر قدر اطمینانی این پرسن بود: اینجا محمود آنکه یک پسندی بود است که این تغیر نیافرید. داده اند باور رفاقت عقل آنچه است. از عین کثیر تهرسلیم او دلم غون شد. تا خلش یافت صورت تحریر. در حق از رفاقت فخری ریکت او هم نیکت تصریف نیکت بود. هر چه می خواهد او بسیاند بنت عمر (۱۶) میگردید. سارع عالم آرا گردید که: وقتی خواهد بگردید از تقدیر رسانید که این خلاصه از آنچه بازیم بام اذکرم. خلاصه از آنچه بازیم بام اذکرم. که اگر واقع باشد هر چند صورت طلبی رفاقت دارد. اما مسایت بقی دلی است.



(۱۶) خلاصه ایل شامل می بینید از این تقدیر است که: از قلم فردالقیرین خواهد بگفتند دیده می شود و از میکات دکر شای قلم خلاصه ایل برخاید که خط پر خواهد بود. و نام خاص از این کنون گبریل می باشد. تو زادین بود که در آنچه از خودش خودش نداشت. این تقدیر از زیده از کرم (زمین) آمد که مساحت

حکایت : یکی در مت کشته گرفت سر کاره بود و مصده شست بدنه غریب ناشنی و هر روز بزمی از آن کش کرند گوشت
 (از مکتبت این حدی) خالش شد پس از شاهزادگان پس از داشت میم و پنجه و زینه شد و آموخت گمر کاری بند که تعلیم آن فن اندیختی و تا خیز کلی
 فی الجهد پروردخت و سفت سرآمد و کسی با او امکان مقادیر نبود آنچندی که پیش بکش آن روز کار گزند بود استاد افضلی پرور
 از روی پر کریت و حق رجیت و گزندی قیمت از امکنیتیم. گذشت این که ادبیات آدم فرموده نامادرست کند علامی مشع -
 ترتیب کردند از کاران دولت داعیان حضرت و نوادگاران و میمن عاضر شدند . پسر چون پلیست اندام ... استاد داشت
 که جان قیمت از ازوی پرور است ، بدان بنده خوب که ازوی خان داشته بود با او دوستی پروری آن داشت آنها بود دوست
 از زمینش به ای سر برید و خود کوخت . غریب از حقیقت بخاست این از این راه باید محل نیزم **فنا** از شیوه ساده و لذتی
 یا وفا خود نمود و دنیا عالم یا گرس دلیان نمایندگان . کسی باید بخت هم تراز من که را عابت نشانند
 موافق احوال آنها آورده است که بعد از کریم خوازی می باراد بعد از تصریم افسوسی و برواد از خوشبوی این در باطلان بعنی قرب
 آن قریب نمودند . او مردی بی آزار و بارشخانی بیش بود و شرکیت گویند و ده غش پر پیشانی حائل آمده بود و کارگاههای اهل این
 حکمی خوبی ساخته . روزی برواد باراد تقدیم ای خوشبخت سلطان بیکوب عرض کردند ای خوش افسوسی بازیشتر پسندیده داین
 پر بعد از کریم که این آن مگفت این هر دو قطعه نیاپاک شده بروند فضل واجب است و آن در داد و حوضی که نزدیک بود اهلن چون وظمه
 از تاب گرفته معلوم شد که خدا افسوسی محبت داد ازان بعد از کریم بچنان بکایی نداشت . اگرچه این استان باید نه سعادت
 دل باز تصیغ که از خودی عبد اکبر کرده اند چنین فشاری و دشمنی نماید و حقیقت بخت همچو کریم دا آبیز نسبتی نداشته که این مهره
 بعضی هست که نگران آن باشند میشوند .

در هر حال سرمه نباید تنهای بشرخواهیزند باشد بلکه در صفات عالی انسانی و شناخت مراتب درجات گرس نزدیک بزند باشد که گفت
 خوششان پر اسان آدم شدن چشک + ۱ هر مرتبه از وجود حسکی وارد گردد خطر مراتب که نمیتوانند

آنها من نهیں خوبیم نظر کرد که کی از شاهزادگان بخواهد عاکر و بود که خلیم باید خیل است و رسیده است این اذعا بگوش هم بریده و دیگر
 که آن شاهزاده نهش خود را بخواست و برساند . استاد باده میگویید خوب رشته ای ای ایان این داله داد این چنین شناخت

انقدر استاذی علی تصریف البدی **وان اذیقین والیع الفضل والتفی**